



روشنگری بر گوشه‌ای از تاریخ معاصر ایران

ارانی و گروه ۵۳ نفر

انور خامدای
(دکتر در اقتصاد و علوم اجتماعی)

- تاریخچه‌ی فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه ارانی ●
حمید احمدی ●
نشر آتیه ●
چاپ نخست، ۱۳۷۹ ●



کتاب «تاریخچه‌ی فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه ارانی» نوشته‌ی آقای حمید احمدی که نخست در اروپا چاپ و منتشر شده و سپس با اجازه‌ی وزارت ارشاد در ایران انتشار یافته است از جهات متعددی در خور مطالعه و نقد و بررسی است. پیش از هر چیز باید گفت که نویسنده‌ی آن به‌راستی برای نگارش کتاب زحمت فراوانی کشیده و کوشیده است نمونه‌ای از یک پژوهش دقیق و علمی ارائه دهد. آقای احمدی در این راه تقریباً به تمام مراجعی که در دسترس داشته است مراجعه کرده، آن‌ها را به دقت مورد بررسی قرار داده و از سنجش آن‌ها با هم خواسته است واقعیت تاریخی را درباره‌ی موضوع مورد پژوهش خود دریابد و بیان کند. او همچنین با بعضی شخصیت‌های مربوط به موضوع مورد پژوهش که هنوز زنده و در دسترس او بوده‌اند مصاحبه‌های متعددی انجام داده و درباره‌ی نقاط تاریکی که برایش وجود داشته پرسش و تفحص کرده و کوشیده است این نقاط را روشن سازد. در مجموع این کتاب دست کم این ارزش را دارد که درباره‌ی برهه‌ای از تاریخ معاصر ایران مسایل بسیاری را که تاکنون در یکجا و پهلوی هم مطرح نشده‌اند، طرح و بررسی می‌کند و بخش مهمی از مآخذ مربوط به آن را نشان می‌دهد.

متأسفانه با وجود کوشش‌ها و زحمات فراوان آقای احمدی کتاب مزبور دارای کمبودها و کاستی‌های چشم‌گیری است که اگر گفته نشود ممکن است خوانندگان این کتاب در گمراهی بمانند و واقعیت تاریخی را آن‌گونه که باید و شاید در نیابند. من به‌عنوان یکی از کسانی که در متن این واقعیت نقش کوچکی داشته‌ام و درباره‌ی آن سال‌های متمادی پژوهش کرده‌ام بر خود واجب می‌دانم که در رفع این کمبودها و کاستی‌ها بکوشم و دوستانه به نویسنده‌ی دانشمند این کتاب و خوانندگان آن، بعضی اصلاحات ضروری را تذکر دهم.

نخستین کمبود این پژوهش استفاده نکردن از معتبرترین مآخذ و منابع موجود برای تحقیق در چنین موضوعی یعنی اسناد محرمانه‌ی از طبقه‌بندی خارج شده‌ی ایران، انگلیس و شوروی سابق است. آقای احمدی از اسناد محرمانه‌ی آلمان استفاده کرده که بسیار مفید و روشنگر حقایقی بوده است. او به همین سان می‌بایست از اسناد محرمانه‌ی انگلیس، شوروی و ایران نیز بهره می‌برد تا پژوهش وی صورت کامل‌تر و واقع‌بینانه‌تری به خود گیرد. اگر فرض کنیم که استفاده از اسناد محرمانه‌ی انگلیس و شوروی به علت آشنا نبودن با زبان‌های انگلیسی و روسی برایش مقدور نبوده، استفاده از

اسناد محرمانه‌ی ایران به هیچ‌روی مانعی نداشته است. هم‌اکنون در «مراکز اسناد ایران» توده‌ی انبوهی از اسناد مربوط به موضوع این کتاب یعنی حزب کمونیست ایران و گروه ۵۳ نفر و پرونده‌های مبسوطی مربوط به شخصیت‌هایی که در این جریان‌ها نقش داشته‌اند موجود و قابل استفاده است. یکی از این پرونده‌ها که چندی پیش تصادفاً به آن برخورددم مربوط به تکه کاغذی است که در زیر کوزه‌ی آب زنده یاد دکتر ارانی در زندان موقت پیدا کرده بودند. ده‌ها سند از گزارش نظافتچی و افسران زندان گرفته تا بازجویی ارانی در زندان و گزارش نهایی اداره‌ی زندان به اداره‌ی سیاسی شهربانی در آن وجود داشت.^۱ پرونده‌ی دیگری حاوی ده‌ها سند مربوط به فرستادن ده نفر از زندانیان سیاسی از زندان قصر به زندان‌های جنوب است.^۲ بنابراین، به نظر من حق این بود که آقای احمدی از این منبع مهم و اسناد معتبر استفاده می‌کرد و در این صورت گرفتار داوری‌های اشتباه آمیزی که بعد ذکر خواهیم کرد، نمی‌شد.

اکنون به بعضی از این داوری‌ها اشاره می‌کنیم و به اختصار توضیح می‌دهیم. یک قسمت از این داوری‌ها مربوط به شخص دکتر ارانی، زندگی‌نامه و تحول فکری اوست. چون بخش مهمی از این کتاب به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به این موضوع مربوط است (از صفحه‌ی ۱۱ تا ۷۲) آن را با موشکافی بیش‌تری مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در صفحه‌ی ۱۱ کتاب می‌خوانیم: «وی (تقی ارانی) جزو گروه شصت نفر دانشجویان اعزامی از سوی دولت به اروپا بود» بدین سان ادعا شده است که ارانی در سال ۱۳۰۱ از طرف دولت برای تحصیل به اروپا فرستاده شده و با پول دولت به تحصیل پرداخته است. این ادعا اشتباه فاحشی است که هم برخلاف واقعیت است و هم به شخصیت دکتر ارانی لطمه می‌زند و آن را مخدوش می‌سازد. گرچه نویسنده برای این ادعا در صفحه‌ی ۱۱ مآخذی ذکر نکرده است اما در صفحه‌ی ۹ به استناد «تاریخ احزاب سیاسی» ملک‌الشعرای بهار اظهار داشته است: «در سال تحصیلی ۱۳۰۲ - ۱۳۰۱ بر مبنای مصوبه‌ی مجلس چهارم شصت نفر دانشجو به اروپا اعزام شدند» نویسنده به استناد این گفته داوری کرده است که پس ارانی هم که در همان سال برای تحصیل به اروپا رفته جزو این عده بوده است، بدون این‌که توجه کند که آن شصت نفر برای تحصیل در چه رشته‌ای به اروپا اعزام شد و ارانی برای تحصیل در چه زمینه‌ای. اگر نویسنده به همان نوشته‌ی ملک‌الشعرا درست دقت می‌کرد درمیان بافت که آن شصت نفر

برای فرا گرفتن فنون نظامی و خدمت در ارتش به اروپا فرستادند نه برای تحصیل در علوم و فنون دانشگاهی و ارانی برای تحصیل فیزیک به اروپا می‌رفت نه برای خدمت در ارتش. خود نویسنده بدون این‌که متوجه شود پیش از جمله‌ای که نقل کردیم نوشته است «در شرایط رویارویی درون هیأت حاکمه‌ی ایران در خصوص یکی شدن ژاندارمری و قزاق‌خانه و عدم استخدام متخصصان فن نظامی از اروپا مجلس چهارم در یک وضعیت بحرانی، اعزام ۶۰ دانشجوی ایرانی به اروپا را بدین‌منظور به تصویب رساند.» حقیقت این است که تصویب این قانون تنها به خاطر رفع اختلاف قزاق و ژاندارم نبود بلکه نیاز به تأسیس یک ارتش متمرکز و نیرومند که بتواند عشایر سالاری را از کشور براندازد و قدرت دولت را در سراسر کشور مستقر کند، آن‌را ایجاب می‌کرد.



تقی ارانی

جنگ جهانی اول نشان داده بود که یک ارتش نیرومند تنها با سواره نظام و پیاده نظام نمی‌تواند کارساز باشد بلکه نیاز به نیروی موتوریزه و نیروی هوایی مجهز دارد و این نیروها افسران متخصص می‌خواهند که باید در اروپا آموزش بگیرند. از این‌رو به استناد آن قانون عده‌ای افسران جوان و باسواد را به فرانسه یا شوروی فرستادند تا فنون نظامی جدید و به‌ویژه استفاده از تجهیزات موتوریزه و هواپیماهای جنگی را بیاموزند. منتها برای رفع اختلاف قزاق و ژاندارم این افسران دانشجوی را از هر دو گروه انتخاب می‌کردند. مثلاً حاجعلی رزم‌آرا را از میان افسران قزاق به فرانسه فرستادند که در ۱۳۰۴ سن سیر را تمام کرد و در مقابل حسن ارفع را از افسران ژاندارم برگزیدند که در ۱۳۰۳ دانشکده نظامی سمور را در فرانسه به پایان رساند. سرهنگ عبدالرضا آذر نیز از همین افسران دانشجوی بود که سن سیر را طی کرد. چندین نفر را هم به شوروی فرستادند. در میان آن‌ها سرگرد فرهاد میرزا بهمن را برای آموزش در نیروی هوایی فرستاده بودند که شوهر دخترخاله‌ی نگارنده‌ی این سطور بود.

باری از مطلب به دور افتادیم ... رفتن دکتر ارانی به آلمان اصلاً با آن شصت نفر ربطی نداشت. او به عزم و اراده‌ی خودش و با مختصر پولی که مادرش تهیه کرده بود و بخش مهمی از آن خرج مسافرت به آلمان شد به برلن رفت و در تمام دوران تحصیل تا اخذ دکترا در فیزیکیوشیمی مخارج خود را از راه کارکردن به‌عنوان مصحح در چاپخانه تأمین می‌کرد. من در فصل اول «پنجاه نفر و سه نفر» این جریان را به تفصیل نوشته‌ام و آقای احمدی اگر به آن توجه کرده بود گرفتار این اشتباه نمی‌شد و همت

و شجاعت و سخت‌کوشی ارانی هم‌آن‌گونه که بود به‌راستی نشان داده می‌شد. ناگفته نگذاریم که دکتر ارانی پس از اخذ دکترا مدت شش ماه به خرج اداره‌ی تخریاتی ایران درباره‌ی تسلیحات و کاربرد آن‌ها تحصیل و پژوهش کرده است، ولی این شش ماه هیچ ربطی با آن شش سال که با کار شبانه‌روزی خرج خود را تأمین می‌کرده است، ندارد.

درباره‌ی دیدگاه‌های ایدئولوژیکی دکتر ارانی نیز آقای احمدی به همه‌ی کسانی که در این‌باره اظهارنظر کرده‌اند تاخته و آن‌ها را گمراه دانسته است. او می‌نویسد: «نمونه‌هایی از اسناد و داده‌هایی که درباره‌ی دیدگاه‌های نظری - سیاسی دکتر ارانی ارایه شد، با نظریاتی از قبیل «ارانی سرباز دلاور کمونیسم بود» (نقل از اجسان طبری، ا.خ.)، «ارانی کمونیست بود اما سوء نیت نداشت» (نقل از انور خامه‌ای)، «ارانی ناآگاه بود، نه فریبکار، او رژیم سوسیالیستی شوروی را یک اجتماعی ایده‌آل می‌دانست» (نقل از نصرت‌الله جهانشاهلو) انطباق ندارد.^۲ هم‌چنین می‌نویسد: «اسکندری (ایرج) ... دکتر ارانی و مرتضی علوی و از جمله خودش را به‌عنوان کمونیست‌های مرتبط به حزب کمونیست ایران معرفی می‌نماید که این ادعا واقعیت ندارد.»^۳ و نیز «ایرج اسکندری ... مرتضی علوی و تقی ارانی را از فعالان «گروه کمونیست‌های برلین» معرفی کرده است.^۵ که به نظر او خلاف واقع است. و سرانجام نتیجه می‌گیرد: «گفتنی است که به‌جز دکتر محمد بهرامی که در آن سال‌ها در اروپا عضو حزب کمونیست آلمان شده بود و از آن طریق به کمینترن وصل گردید، نمونه‌ی دیگری تا امروز نشان داده نشده که در میان دانشجویان ایرانی در آن سال‌ها در اروپا کسی عضو حزب

کمونیست شده باشد.»^۶ معلوم نیست چگونه این همه اشخاصی که سال‌ها پیش از زندان و در زندان با دکتر ارانی محصور و دوست و هم عقیده بوده‌اند نتوانسته‌اند نظر و افکار و آرمان او را بفهمند و همه به خطا رفته و نسبت نادرست به او داده‌اند، ولی جناب آقای احمدی شصت سال پس از شهادت وی مکاشفه فرموده و پی برده‌اند

که ارانی نه کمونیست بود، نه مارکسیست بود، نه کمینترن را قبول داشت! چگونه ممکن است من که کتاب «القبای کمونیسم» اثر بوخارین را از دست دکتر ارانی گرفتم و پس از ترجمه به او پس دادم، یا جهانشاهلو که کتاب «ماتریالیسم تاریخی» نوشته‌ی بوخارین را به توصیه‌ی دکتر ارانی تهیه کرده و خوانده بود، یا ایرج اسکندری که دوست صمیمی ارانی و همکار او در انتشار مجله‌ی دنیا بود، ماها ارانی را نشناختیم و به غلط او را کمونیست دانستیم. اما جناب آقای احمدی حالا عقاید و ایدئولوژی واقعی ارانی را کشف کرده‌اند؟!

برای این‌که نشان دهم که ما به خطا نرفته‌ایم و نسبت دروغ هم به دکتر ارانی یا کسان دیگری مانند مرتضی علوی و احمدوف نداده‌ایم چاره‌ای ندارم جز این‌که به نوشته‌ی خود ارانی استناد کنم. او در بازجویی‌هایش نوشته است:

«من اولین دفعه کلمه‌ی مارکسیزم و کمونیزم را در سال ۱۳۰۲ از احمد اسدوف که اکنون به اسم داراب در ایران است در برلن شنیدم. پس از آن دوم کسی که کمونیست شناختم مرتضی علوی از محصلان برلن بود. من تا سال ۱۳۰۶ ابدأ کتاب کمونیستی نخوانده بودم. در سال مزبور اول دفعه مانیفست کمونیزم را که از علوی گرفته بودم، خواندم.»

... موقعی که من تقریباً سال ۱۳۰۸ از برلن حرکت می‌کردم تا حدی سیاسی شده بودم ولی هنوز کمونیست نبودم بلکه داشتم در اطراف این موضوع مطالعات می‌کردم. من چند کتاب کمونیستی با خود به ایران آوردم، یکی مانیفست، دیگر «کتاب لودویگ فویرباخ و انقراض فلسفه کلاسیک» و دیگری «ماتریالیسم و امپیرسوکریتیسم» (نوشته‌ی لنین ا.خ.)

سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ من از این کتب و چند شماره مجله‌ی «مسکو در روند شاو» را که علوی برای من می‌فرستاد خواندم. سال ۱۳۱۰ خیال می‌کردم که کمونیست شده‌ام و از کتب و افکار آن‌ها اطلاع پیدا کرده‌ام. در این ضمن یک فرقه کمونیست هم مخفیانه در ایران بوده است، منتها من نمی‌دانستم. من از وجود حسابی (دهزاد) در ایران اطلاع داشتم و کمونیست بودن



عبدالصد کامبخش در لباس خلبانی



سلیمان میرزا اسکندری

او را می دانستم ولی محل او را اطلاع نداشتم. اتفاقاً (گویا سال ۱۳۱۰) که موقع عید به اصفهان رفته بودم، معلم بودن او را در اصفهان فهمیدم. در تهران چند ملاقات از او در گلابدره کردم. مباحثه فلسفی زیاد کردیم و من از او جریان حزب را می پرسیدم و میل می کردم که داخل شوم ولی او موضوع را به من واضح نمی کرد. یک روز به اسم «علل عمومی بحران اقتصادی دنیا» تألیف لادبن اسفندیاری را برای مطالعه به من داد. در سال های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ من خودم به تدریج کمونیست می شدم.^۷

از این اظهارات معلوم می شود که دکتر ارانی نه تنها کتاب های بنیادی اصول عقاید مارکسیسم - لنینیسم را خوانده و آن ها را پذیرفته بود و به گفته ی خودش «کمونیست می شده است» بلکه با حزب کمونیست ایران نیز در آخرین ماه های پیش از فروپاشی آن ارتباط داشته است؛ اما هنوز عضو رسمی حزب نشده بود، بلکه دوره ی آزمایشی را می گذرانده است. علت افشا نشدن نامش و بازداشت نشدنش هم همین امر و فرار و دستگیر نشدن حسابی (عبدالاحسین دهباز) رابط او بوده است.

از مجموع آن چه آوردیم می توان نتیجه گرفت که اولاً احمد اسدوف و مرتضی علوی دستکم از ۱۳۰۲ با حزب کمونیست و عوامل کمیترن ارتباط داشته اند و در میان دانشجویان ایرانی به تبلیغ افکار مارکسیسم و کمونیسم می پرداخته اند. ثانیاً دکتر ارانی از ۱۳۰۶ با «بیانیه حزب کمونیست» اثر معروف مارکس و انگلس و کتاب های دیگر کمونیستی آشنا شده و به تدریج به این افکار معتقد شده است. ثالثاً بر اثر مطالعه ی مطبوعات تبلیغاتی شوروی مانند مجله ی «مسکو در روند شاو» و نشریه های تبلیغاتی دیگر نسبت به نظام شوروی خوش بین شده بوده و آن را پیاده شدن و تحقق مارکسیسم

در شرایط موجود زمانی و مکانی می پنداشته است. رابعاً چون آشنایی او با حزب های کمونیست مانند احزاب آلمان و ایران سطحی بوده و آگاهی عمیقی از رابطه این احزاب با حزب کمونیست شوروی نداشته معتقد بوده است که این احزاب هر کدام مستقل و دارای حقوق برابرند و کمیترن، سازمانی مستقل از دولت شوروی و حزب کمونیست آن است. دکتر ارانی این اعتقاد را حتا تا دادگاه ۵۳ نفر داشته است، چون در شرایط بسیار نامناسب این دادگاه و خطر جانی که برایش داشته شجاعانه از آن دفاع کرده است. در دفاعیه ی معروف او می خوانیم:

«اختلافی که فرقه های کمونیست با سایر فزق دارند این است که نمایندگان اجراییه های مرکزی کشورها، بر حسب دعوت هر یک یا چند سال یک مرتبه دور هم جمع می شوند، نقشه و رویه را تعیین نموده، متفرق می شوند و حق دعوت برای آینده مخصوص این جمع انتخاب شده است. این جمع بین المللی نام دارد. در دنیا در حدود ۷۰ فرقه کمونیست موجود است. یکی از آن ها فرقه بلشویک است که حکومت جماهیر شوروی به دست اوست. بقیه فرقه های مهم در ممالک دموکراسی مانند انگلیس، فرانسه، آمریکا و سوئیس و غیره آزادند و مخالف اصول مشروطیت و استقلال شمرده نمی شوند. از ممالکی که فرقه کمونیست ندارند ایران، عراق، حبشه، افغانستان و غیره می باشند.»^۸

این جملات از آن دفاعیه ای است که دکتر ارانی در زندان نوشته و به دادگاه فرستاده بود. اما در دادگاه همین نظر را آشکارتر بیان کرد:

«ادعا کردند بین الملل سوم همان حکومت شوروی است. چنان که اشتباه کردند و در گزارش هم همه جا فرقه شوروی را به عنوان مرکز عملیات می نویسند. هنوز این ها به اندازه ی یک بیجه امروز اطلاعات سیاسی ندارند. ادعای مزبور

اعتراف به جهل محض است. مگر می توان به واسطه تشکیل جامعه ملل در ژنو آن را یک مستعمره سوئسی دانست!! همان قدر که این ادعا مضحک است بیان سابق راجع به بین الملل سوم هم مسخره است ... بین الملل مافوق حکومت شوروی است و احزاب دیگر هم عرض با شوروی می باشند نه ماورای آن.»^۹

اکنون به موضوع اصلی دیگر این کتاب بپردازیم که تأسیس «فرقه جمهوری انقلابی ایران» و نقش آن در حوادث سیاسی و به ویژه ماهیت و بنیاد آن است. آقای احمدی مؤسسان و بنیادگذاران این فرقه را سه دانشجوی دوست و همفکر یعنی احمد اسدوف، مرتضی علوی و تقی ارانی معرفی می کند و می نویسد: «مناسبات دوستی و فکری این سه دانشجو در برلین به فعالیت سیاسی حادی منجر گردید که پایه گذاری فرقه جمهوری انقلابی ایران نتیجه آن است.»^{۱۰}

در مورد مرآتنامه و اساتنامه ی این فرقه ظاهراً آقای احمدی با تمام جست و جوها و کاوش هایی که کرده، نتوانسته است اثری از آن ها به دست آورد. تنها اثر کتبی که از آن به جای مانده است یک بیانیه اعلام موجودیت این فرقه و یک اعلامیه به نام «بیان حق» است. در بخشی از بیانیه ی اول که در این کتاب آمده است، کمیته ی مرکزی این فرقه پس از اشاره به «فقر و فلاکت» مردم ایران و «اسارت آن ها در نتیجه ی چپاول و غارتگری و زیر شکنجه و ظلم بودن» آن ها یگانه طرحی که افکنده این است که «چگونه می شود حکومت ملی دایر کرد؟» البسته بدون آن که هیچ پاسخی به

- متأسفانه با وجود کوشش
- و زحمات فراوان نویسنده
- کتاب هنوز دارای
- کمبودها و کاستی های
- چشم گیری است

این پرسش بدهد! اما اعلامیه ی «بیان حق» حاوی توضیح و تشریح وضع ایران و اعلام خواست ها و مواضعی است که بعداً درباره ی آن ها بحث خواهیم کرد.

اما فعالیت این «فرقه» در مدت سه سال زندگی آن غیر از بیانیه و اعلامیه ی پیش گفته محدود است به شرکت دو تن از نمایندگان آن یعنی احمد اسدوف و مرتضی علوی به همراهی سلیمان میرزا اسکندری «نماینده ی حزب سوسیالیست ایران در کنکری جناح چپ سوسیال دموکرات ها» در بروکسل و سخنرانی

علیه سلطنت در روز تاجگذاری رضاشاه و انتشار اعلامیه‌ای علیه شخص تیمور تاش و دیکتاتوری ایران در روز ورود او به برلن. ظاهراً همین اعلامیه‌ی اخیر موجب شد که دولت آلمان محدودیت بیش‌تری علیه «فرقه» به کار برد که همراه با علل دیگری به زندگی آن پایان داد.

و اما درباره‌ی ماهیت این «فرقه» سخن بسیار است. آن چه از مجموع اظهارات آقای احمدی درباره‌ی این «فرقه» بر می‌آید این است که گویا سازمانی ملی، سوسیال دموکرات، اصلاح طلب و دور از اندیشه‌ها و سیاست‌های کمونیستی بوده است. او عنوان «تقدیمی فریدون» را چنین تعبیر می‌کند که گویی نویسنده‌ی آن ابوالحسن علوی پدر مرتضی و بزرگ علوی بوده است.^{۱۲} ابوالحسن علوی بازرگان و مشروطه طلب سرشناسی بود به کلی میرا از شائبه‌های کمونیستی. ظاهراً در زمان انقلاب مشروطه با اسم مستعار «فریدون» شناخته می‌شده است.

آقای احمدی معتقد است که «فرقه جمهوری انقلابی ایران» شعار انقلاب ملی و تحولات بورژوا دموکراتیک را مناسب با شرایط جامعه‌ی ایران می‌دانست و از این رو مورد انتقاد شدید کمینترن و مجله‌ی «ستاره‌ی سرخ» قرار گرفت که معتقد بودند: «در عصر امپریالیسم و انقلاب‌های پرولتاریایی هیچ انقلاب بورژوا دموکراتیکی نمی‌تواند بدون رهبری طبقه‌ی

- آقای احمدی به همه کسانی که
- درباره‌ی دیدگاه‌های
- ایدئولوژیکی دکتر ارانی اظهار
- نظر کرده‌اند تاخته و آنها را
- گمراه دانسته است

کارگر پیروز گردد.»^{۱۳} کمینترن در قطع‌نامه‌ی کنگره‌ی ششم خود نوشت: «بین‌الملل دوم (سوسیال دموکرات. ا.خ.) با توجه به خط مشی‌ای که در آخرین کنگره بروکسل در مورد مسأله‌ی استعمار به تصویب رسانید، سرانجام به فعالیت احزاب مختلف سوسیالیست در کشورهای امپریالیست در سال‌های قبل از جنگ (جهانی اول ا.خ.) صحنه گذاشت. خط مشی استعماری مبتنی بر سوسیال دموکراسی خط مشی حمایت فعالانه از امپریالیسم برای استثمار و بهره‌کشی از مردم مستعمرات است. در این خط‌مشی اعتقاداتی که مبنای «جامعه ملل» را تشکیل می‌دهد به چشم می‌خورد. تئوری سوسیال دموکراسی و این اعتقاد که رژیم



سایر اعضاء سابق هم کاملاً می‌دانستند که این کار از علوی است و در موقع لازم به او کمک بولی هم می‌کردند. ولی تنها عامل این انتشارات مرتضی علوی بود. دو فقره از این انتشارات در نظر من است، یکی به‌عنوان بیانیه و دیگری بر علیه تیمور تاش، موقعی که مشارالیه به برلین آمده بود ... یک نفر به اسم تاجر آذربایجانی با علوی راه می‌رفت ولی خیلی از انقلاب صحبت می‌کرد. من بعدها در ایران شنیدیم که آن شخص لاهوتی بوده است.»^{۱۵}

این سان ملاحظه می‌کنیم که «فرقه جمهوری انقلابی ایران» چیزی جز محفلی از دانشجویان غیرمتجانس و اکثر غیرفعال نبوده است. در حقیقت دکوری بوده است برای این که مرتضی علوی و همکاران کمونیست او مانند احمد اسدوف و محمد بهرامی اندیشه‌ها و سیاست‌هایی را که از سوی کمونیست‌های سابقه‌داری مانند لاهوتی به آنها القا می‌شده است را در آلمان منتشر سازند.

جزوه‌ی «بیان حق» که طبق اظهار دکتر ارانی، مرتضی علوی سر خود آن را چاپ و منتشر کرده، شباهت‌های بسیاری با «بیانیه حزب کمونیست» اثر معروف مارکس و انگلس دارد. مثلاً در «بیان حق» می‌خوانیم: «هر یک از ادوار تاریخی از قبیل دوره زندگانی خانوادگی، قبیله‌ای و ملوک‌الطوایفی و دوره سرمایه‌داری در تولید ثروت و استحصال طریقه‌ی مخصوصی برای خود داشته است ... علت سپری شدن هر یک از این ادوار و شروع شدن دوره بعد برای تمام ملل در حقیقت یکی است. بدین شرح که هر دوره در عین ترقی تدریجی خود عوامل منهدم کننده خود را در مهد خویش پرورش می‌دهد تا آن که به واسطه‌ی همان عوامل محو شده میدان را برای ظهور دوره بعد خالی می‌گذارد. در پایان هر دوره تاریخی بین دو قوه متباین طبقاتی جدید و قدیم مبارزه‌ای روی می‌دهد که بالاخره منجر به تغییرات عظیم اجتماعی و باعث شروع دوره‌ی تاریخی جدید می‌گردد.

این تصادمات و تغییرات که به حکم قانون طبیعی خواهی نخواهی روی داده باعث ظهور دوره تاریخی و نظام اجتماعی جدید می‌شود در علوم اجتماعی به نام انقلاب نامیده می‌شود ... در نتیجه غلبه بورژوازی بر اشراف دوره تاریخی تجدید و اساس حکومت بورژوازی یا دوره‌ی سرمایه‌داری استوار می‌گردد. در این دوره هم باز به واسطه‌ی ترقی وسایل تولید ثروت و توسعه‌ی بازارهای فروش امتعه صنعت تکمیل یافته طبقه جدیدی به اسم طبقه‌ی کارگر با خصایص معنیه به وجود می‌آید. همان طور که عامل منهدم‌کننده‌ی حکومت اشرافی طبقه‌ی

سرمایه‌داری استعماری را می‌توان اصلاح کرد، در واقع نقابی است که سوسیال دموکرات‌ها در پناه آن ماهیت واقعی سوسیال امپریالیستی خود را مخفی می‌کنند. کمونیست‌ها باید این نقاب را به کنار بزنند و نشان دهند که ماهیت برنامه‌های سوسیالیستی آنان به بدترین وجهی بر ملا شده است.»^{۱۴} این نظریه‌ی آقای احمدی بود درباره‌ی «فرقه جمهوری انقلابی ایران». اکنون بسینیم دکتر ارانی که به نظر او یکی از بنیادگذاران این «فرقه» بوده است درباره‌ی آن چه می‌گوید:

«در همین سال (۱۳۰۶) بواسطه زیاد شدن شاگردان ایرانی در آلمان جمعیت محصلان ایرانی که سابقاً فقط برای تشکیل عید نوروز منعقد می‌شد، به‌عنوان «انجمن ایران» تشکیل گردید. از طرف دیگر مرتضی علوی که از همه شاگردان انقلابی‌تر بود، داخل هیأت رئیسه شده و به تدریج علاوه بر جمعیت ظاهری یک جمعیت سزّی هم به عضویت اشخاص ذیل: دکتر اردلان (علی)، فروهر، محمود پوررضا، ابراهیم مهدوی، مرتضی علوی، مرتضی یزدی، محمد بهرامی، احمد اسدوف، احمد فرهاد و تقی ارانی (من) تشکیل گردید. بعدها حاجی ابوالحسن علوی (پدر مرتضی) و منصور رکنی بدان اضافه شدند. این جمعیت سزّی به‌عنوان یک فرقه تشکیل شده و مرام آن حفظ اصول دموکراسی و تا حدی حزب ملی مختلط از اشخاص کاملاً متفاوت بود. البته این حزب ابدأ کمونیست نبود. فقط دو نفر کمونیست (دکتر ارانی نام نبرده اما طبق آن چه قبلاً آوردیم مسلماً منظورش احمد اسدوف و مرتضی علوی بوده است. ا.خ.) و دو نفر تا حدی سوسیالیست (پوررضا و مهدوی) و چند نفر بورژوا (بقیه) در آن موجود بود. به واسطه‌ی متجانس نبودن اعضا این حزب به هم خورد، ولی مرتضی علوی باطناً به تنهایی مشغول شده مقداری اوراق چاپ و منتشر کرد.

بورژوازی بود همان طور هم طبقه‌ی کارگر در ممالک سرمایه‌داری عامل محو کننده حکومت بورژوازی و برقرار کننده اصول سوسیالیسم و حکومت کارگران و دهاقین خواهد بود. انقلاب سارگری روسیه در سال ۱۹۱۷ شاهد این مدعاست.»^{۱۶}

هرکس «بیانیه حزب کمونیست» را خوانده باشد فوراً شباهت جملات بالا را با آن حس می‌کند و حتا در می‌یابد به تقلید از آن نوشته شده است. با وجود این ما برای این که این نزدیکی را نشان دهیم یکی دو جمله از «بیانیه حزب کمونیست» را در زیر می‌آوریم:

«جامعه نوین بورژوازی که از درون جامعه‌ی زوال یافته‌ی فنودال بیرون آمده، تضاد طبقاتی را از میان نبرده است بلکه تنها طبقات نوین و شرایط نوین جور و ستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین آن چه کهنه بوده ساخته است.»^{۱۷} و «با رشد و تکامل صنایع بزرگ، خود آن شالوده‌ای که بورژوازی براساس آن به تولید مشغول است فرو می‌ریزد. به جای پراکندگی کارگران که از رقابت آن‌ها ناشی است، یگانگی انقلابی آن‌ها را با ایجاد جمعیت‌های کارگری به وجود می‌آورد. بورژوازی بیش از هر چیز گورکنان خود را به وجود می‌آورد. فنای او و پیروزی پرولتاریا به طور همانندی ناگزیر است.»^{۱۸} می‌شد جملات و مطالب دیگری هم از «بیان حق» ذکر کرد که نزدیک آن‌ها با عقاید کمونیستی و سیاست شوروی نشان می‌دهد. اما به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

تمام آن چه دیدیم ما را با یک معما روبه‌رو می‌سازد: چگونه «فرقه» ای که به ابتکار دو یا سه نفر کمونیست طبق تاکتیک معروف لنینیستی آمیختن فعالیت انقلابی غیرقانونی با فعالیت‌های قانونی ظاهر آراسته تشکیل شده و عنان اختیار آن در دست کمینترین بوده آن گونه مورد انتقاد کمینترین و حزب کمونیست ایران قرار گرفته است؟! آقای احمدی به علت ناآگاهی به تاریخچه‌ی کمینترین و طرز تصمیم‌گیری‌های آن این معما را به طور غیرواقع‌بینانه‌ای این گونه برای خود حل کرده است که چون کنگره‌ی ششم کمینترین این «فرقه» و شرکت نمایندگان آن در کنگره‌ی سوسیال دموکرات‌ها در بروکسل را مورد انتقاد و حمله قرار داده است، پس معلوم می‌شود این «فرقه» و بنیان‌گذاران آن یعنی مرتضی علوی، احمد اسدوف و ... کمونیست نبوده بلکه دموکرات و ملی بوده‌اند. اما اگر از تاریخچه و سیستم تصمیم‌گیری‌های کمینترین آگاهی داشت مسلماً به گونه‌ی دیگری راه حل این معما را می‌یافت.

حقیقت این است که کمینترین یا «بین‌الملل



کمونیست» از آغاز تأسیس آن وابستگی ویژه‌ای با حزب بلشویک و دولت شوروی داشت و این وابستگی به ویژه پس از مرگ لنین صورت یک‌جانبه و زیان‌بخشی پیدا کرد. بدین سان که دسته‌بندی‌ها و کشمکش‌های جناحی که در درون حزب بلشویک وجود داشت مستقیماً به کمینترین منعکس می‌شد و بازتاب آن به صورت تصمیم‌گیری‌های کمینترین به احزاب کمونیست منتقل می‌گردید.

کنگره‌ی پنجم کمینترین در تابستان ۱۹۲۶ در اوج مبارزه استالین علیه تروتسکی تشکیل شد. در این مبارزه استالین صلاح خود را در ائتلاف با جناح هواداران زینوویف، کامنف و بوخارین می‌دید که با برنامه‌ی صنعتی کردن اجباری تروتسکی مخالف بودند. در آن هنگام زینوویف صدر کمینترین بود و کارمندان کمینترین در مسکو عموماً از هواداران او بودند. این جناح از نظر سیاست جهانی با روش تروتسکی یعنی انقلاب مستمر که مستلزم کوبیدن احزاب ملی و دموکرات در مستعمرات و احزاب سوسیال دموکرات در کشورهای صنعتی بود، مخالف بودند و از روش معکوس آن یعنی پشتیبانی از عناصر و احزاب ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و نزدیکی با احزاب کارگری و دموکرات در کشورهای صنعتی حمایت می‌کردند. و این سیاست در کنگره‌ی پنجم کمینترین تصویب و به همه‌ی احزاب کمونیست جهان ابلاغ شد. نتیجه آن حمایت دولت شوروی از رضاخان و نزدیکی حزب کمونیست ایران با سلیمان میرزا اسکندری رهبر حزب سوسیال دموکرات و مؤتلف و پشتیبان رضاخان بود. بدین سان وقتی نمایندگان «فرقه جمهوری انقلابی ایران» همراه سلیمان میرزا به کنگره‌ی سوسیال دموکرات‌ها در بروکسل می‌رفتند در حقیقت همین سیاست کمینترین را دنبال می‌کردند.

اما تقریباً هم‌زمان با آن موضوع در شوروی دگرگون شده بود. تروتسکی شکست خورده و با

هوادارانش از حزب اخراج شده بود و دیگر خطری برای استالین محسوب نمی‌شد. اکنون نوبت زینوویف، کامنف، بوخارین و جناح هوادار آن‌ها بود که از حزب طرد و اخراج شوند. استالین ناگهان ۱۸۰ درجه سیاست خود را تغییر داد و سیاست صنعتی کردن سریع و قلع و قمع کولاک‌ها و کشاورزان مرفه یعنی همان سیاست تروتسکی را دو پیش گرفت. با پیروزی استالین و شکست رقبای او زینوویف از صدارت کمینترین بر کنار شد و هوادارانش نفوذ خود را در آن از دست دادند. به فرمان استالین در کنگره‌ی ششم کمینترین سیاست سابق معکوس شد و سیاست «لبه تیز حمله به سوی سوسیال دموکرات‌ها و احزاب چپ» به احزاب کمونیست ابلاغ گردید. این سیاست جدید که فقط به منظور طرد و اخراج هواداران زینوویف، کامنف و بوخارین از احزاب کمونیست اروپا اتخاذ شده بود، درست در هنگامی ابلاغ و اجرا شد که احزاب و جنبش‌های فاشیستی در آلمان، ایتالیا و سایر کشورهای اروپا رشد بی‌سابقه‌ای می‌گرفتند و خطر واقعی برای شوروی و کمونیست‌های اروپا بودند. این سیاست زیان‌های فراوانی به آن‌ها وارد ساخت. پس از پیروزی هیتلر در آلمان در ۱۹۳۳ تازه استالین متوجه اشتباه خود شد و به تدریج شعار جبهه واحد با احزاب سوسیالیست و جبهه‌ی توده با همه‌ی احزاب ضد فاشیست را طرح کرد که در ۱۹۳۵ در کنگره‌ی هفتم کمینترین به تصویب رسید.

اکنون می‌توان فهمید که تأسیس «فرقه جمهوری انقلابی ایران» به ابتکار کمونیست‌هایی مانند مرتضی علوی و احمد اسدوف مطابق سیاست کنگره‌ی پنجم کمینترین بوده است که جلب و همکاری سوسیال دموکرات‌ها و عناصر ملی را توصیه می‌کرده است. اعزام نمایندگان این «فرقه» همراه سلیمان میرزا به کنگره‌ی بروکسل نیز دنباله‌ی همان سیاست بوده نه گناه نابخشودنی برای آن‌ها. اگر سیاست کمینترین به خاطر قدرت‌طلبی استالین تغییر نمی‌کرد، نه روش «فرقه» مورد انتقاد قرار می‌گرفت و نه آقای احمدی گرفتار اشتباه می‌شد!

برای این که نشان دهیم یک اشتباه پژوهشگر چگونه می‌تواند منشاء سوء تفاهم‌ها و داوری‌های نادرست دیگری برای او گردد ناگزیریم چند سطر زیر را از کتاب آقای احمدی نقل کنیم:

«از سوی رژیم پهلوی ترتیب بازداشت پنجاه و سه نفر در مطبوعات کثیرالانتشار ایران به شرح زیر اعلام گردید:

«دکتر تقی ارانی، دکتر بهرامی، ضیاء

الموتی و عباس آذری روز ۱۶ اردیبهشت بازداشت شدند»:

«عبدالصمد کامبخش عضو فعال حزب کمونیست روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۱۶ بازداشت شد»:

«مأمورین اداره سیاسی و آگاهی شهربانی پس از کشف شبکه‌ی حزب کمونیست در ایران قریب ۴۰ نفر را تا امروز (۲۱ اردیبهشت ۱۳۱۶) بازداشت کردند»:

«تعداد بازداشت‌شدگان متهم به فعالیت‌های کمونیستی در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۱۶ به ۵۳ نفر رسید»:

«شایان ذکر است، اولین کسی که در میان ۵۳ نفر توسط پلیس شناسایی و بازداشت گردید محمد شورشیان بود که از ذکر نام وی در ترتیب بالا امتناع شده است.»^{۱۹}

به‌راستی هنگامی که این جملات را خواندم بسیار شگفت‌زده شدم، چون مطمئن بودم که در آن روزها در «مطبوعات کثیرالانتشار» ایران که فقط روزنامه‌ی اطلاعات بود، کوچک‌ترین خبری درباره‌ی بازداشت این اشخاص منتشر نشده بود و بعد از آن هم، حتا هنگامی که پرونده‌ی ما را به دادسرا فرستادند و افراد ۵۳ نفر منجمه خود من را از زندان موقت تحت‌الحفظ به دادسرا برای بازجویی مجدد می‌فرستادند؛ روزنامه‌ها حق این‌که خبری در این باره بنویسند نداشتند. نخستین چیزی که در اطلاعات درباره‌ی ۵۳ نفر چاپ شد، ۱۱ آبان ۱۳۱۷، یعنی «متن ادعای مدعی‌الموم» و هنگام شروع دادگاه ما بود که من آن را در «پنجاه نفر و سه نفر» چاپ کرده‌ام. این امر کنجکاوی مرا واداشت به‌انتم آقای احمدی این موضوع را از چه منبعی گرفته است. پس از مراجعه به بخش «منابع و توضیحات» کتاب معلوم شد منبع آن «روز شمار تاریخ ایران» تألیف آقای باقر عاقلی بوده است. آقای احمدی تصور فرموده که آقای عاقلی فقط از روی روزنامه‌ها «روز شمار تاریخ ایران» را تألیف کرده و از منابع و مأخذ دیگری استفاده نکرده است. در حالی که اگر دیباچه این کتاب را خوانده بود متوجه می‌شد که مؤلف دانشمند آن از منابع متعددی استفاده کرده و متوجه این واقعیت بوده است که در کشوری مانند ایران که عمدتاً استبداد و دیکتاتوری در آن حکمفرما بوده است نمی‌توان به اخبار روزنامه‌ها تنها اکتفا کرد و در این دیباچه نوشته است «برای تهیه اخبار این کتاب غالب روزنامه‌ها، مجلات، سالنامه‌ها و کتب مختلف مورد مطالعه و استفاده قرار گرفته است.»^{۲۰} ظاهراً تاریخ بازداشت‌هایی که ذکر کرده است با مراجعه به «پنجاه و سه نفر» بزرگ علوی و «پنجاه نفر و سه نفر» یا خاطرات افراد

دیگر این گروه بوده است. شاید به همین علت به تاریخ بازداشت شورشیان اشاره‌ای نکرده و در مورد تاریخ بازداشت کامبخش نیز اشتباهاً به جای ۲۰ اردیبهشت، ۱۹ اردیبهشت را نوشته است.

این اشتباه آقای احمدی شاید چندان مهم نباشد. آن‌چه بسیار مهم‌تر از آن است نتیجه‌ای است که به اتکای آن گرفته و تاریخ کشف و بازداشت ۵۳ نفر را به صورتی مخدوش جلوه داده است: «همان‌طور که می‌بینیم دو ترتیب نام نخستین افراد از بازداشت‌شدگان در بین ۵۳ نفر که از سوی رژیم اعلام گردیده بود، نام عبدالصمد کامبخش به‌عنوان کسی که سه روز پس از دکتر ارانی بازداشت شده آورده می‌شود. در واقع پلیس سیاسی با این ترفند و با تبنانی کامبخش موفق شد توطئه‌ای را علیه دکتر ارانی پیاده کند. متن بازجویی‌ها از کامبخش در اداره‌ی سیاسی شهربانی (که طی ۶۴ سال و هشت ماه مکتوم نگاه داشته شده بود) نشان می‌دهد که وی در تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۱۶ یعنی ۹ روز قبل از دکتر ارانی بازداشت و در همان روز تحت بازجویی قرار گرفته بود... تحلیلی که از این ترفند می‌توان به‌دست داد این است که پلیس سیاسی هدف از پیش تعیین‌شده‌ای را دنبال می‌کرد و طبیعی است که در جریان بازجویی‌های ۹ روزه از کامبخش (قبل از بازداشت ارانی) به محبوبیت شخص دکتر ارانی در بین دانشجویان و یارانش پی برده باشد بنابراین به دنبال راهی بود تا نخست شخصیت دکتر ارانی را نزد آنان خفیف کند و از این طریق زمینه را برای درهم شکستن روحیه‌ی مقاومت یاران ارانی فراهم سازد. بدین ترتیب پلیس سیاسی با پنهان کردن تاریخ واقعی بازداشت و بازجویی کامبخش و اعلام دروغین دستگیری وی بعد از دکتر ارانی، زمینه‌ی عینی چنین توطئه‌ای را به‌وجود آورد. کامبخش نیز در این تبنانی با پلیس مشارکت کرد.»^{۲۱}

دلایل زیادی نشان می‌دهد که یک چنین توطئه و تبنانی میان کامبخش و مأموران اداره‌ی سیاسی وجود نداشته و خیال بافی بیش نیست. نه کامبخش در ۷ اردیبهشت بازداشت شده است، نه اداره‌ی سیاسی شهربانی در ۷ اردیبهشت به وجود گروهی با گرایش‌های کمونیستی در پیرامون دکتر ارانی پی برده بوده است و نه نقشی در هم شکستن محبوبیت ارانی را با مشارکت کامبخش را ریخته بوده است. دلایلی که بطلان این توهم توطئه را نشان می‌دهد واقعیات زیر است:

۱. اگر کامبخش در ۷ اردیبهشت ۱۳۱۶ بازداشت شده و جریان ۵۳ نفر را به پلیس گفته

| ردیف | نام | تاریخ |
|------|------------------|-----------|
| ۱ | دکتر محمد بهرامی | ۱۳۱۶/۲/۱۸ |
| ۲ | علی صادق پور | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۳ | سید بهرام | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۴ | اندر شاه | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۵ | ابراهیم اسکندری | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۶ | محمد علی | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۷ | دکتر مرتضی مژدی | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۸ | سرتیپ اله جباری | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۹ | ساحر آهرو | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۱۰ | علی اکبر انصاری | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۱۱ | نور علی نواد | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۱۲ | علی‌قلی حکمی | ۱۳۱۶/۲/۲۰ |
| ۱۳ | نور اله حکمی | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۱۴ | مرتضی احمدی | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۱۵ | رستم التوتی | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۱۶ | رحیم‌علی نسبی | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۱۷ | یوسف لقی | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۱۸ | سیدی لاد | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۱۹ | مجتبی احمدی | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۲۰ | علی‌ارانی | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |
| ۲۱ | علی‌قلی | ۱۳۱۶/۲/۲۱ |

بود باید این مطالب به دنبال برگ بازجویی از او درباره‌ی رادمش در ۷ اردیبهشت می‌آمد، در حالی که در این بازجویی حتا یک کلمه راجع به دکتر ارانی و اطرافیان او نیامده است! اگر فرض کنیم کامبخش در آن روز تمام آن‌چه درباره‌ی این اشخاص می‌دانسته در همان ۷ اردیبهشت نوشته منتها پلیس از لحاظ توطئه و تبنانی تاریخ ۲۰ اردیبهشت را روی آن گذاشته است می‌بایست آن‌چه کامبخش درباره‌ی رادمش نوشته است هم در ابتدای همین اوراقی که به تاریخ ۲۰ اردیبهشت است می‌آمد نه این‌که مجزا به تاریخ ۷ اردیبهشت باشد. وجود دو برگ بازجویی از یک نفر در یک روز نه در شهربانی و نه در ادارات دیگر معمول نیست.

۲. مطابق اسناد «پرونده پنجاه و سه نفر» در تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۱۶ اداره‌ی سیاسی شهربانی از اعترافات شورشیان در اهواز که منشاء کشف جریان ۵۳ نفر بوده اطلاع نداشته است و فقط در تاریخ ۱۳/۲/۱۳۱۶ گزارش آن از شهربانی اهواز به اداره‌ی سیاسی رسیده و زیر آن در تاریخ ۱۶/۲/۱۳۱۶ دستور داده شده است: «وجه و گزارش را ضمیمه‌ی پرونده نموده خود شما به اتفاق سرپاسبان کنگرلو و یک نفر پاسبان زرنگ فهمیده‌ی مسلح مأموریت دارید بدون تظاهر خیلی محرمانه شورشیان را با پرونده به مرکز برده تسلیم نمایید. باید در بین راه نهایت دقت و مراقبت را داشته باشید زیرا

کوچک‌ترین غفلت موجب مسئولیت خیلی شدید خواهد بود» ۲۲.

۳. اگر کامبخش در ۷ اردیبهشت جریان ۵۳ نفر را لو داده بود باید بلافاصله شورشیان و پرونده‌اش را به تهران می‌آوردند، نه این‌که ۹ روز صبر کنند و بعد او را به تهران بیاورند!

۴. اگر کامبخش در ۷ اردیبهشت تمام جریان را به پلیس گفته بود لابد بازجویان اداره‌ی سیاسی می‌دانستند که او با نام تنبورک خود را به شورشیان و با نام سیداسدالله به دکتر ارانی معرفی کرده است. بنابراین چه ضرورتی داشت که آن قدر ضیاءالموتی را زیر فشار و شکنجه بگذارند تا او مجبور شود نام واقعی تنبورک را افشا کند. به این بخش از مواجهه شورشیان با ضیاءالموتی توجه فرمایید:

س. از شورشیان، اظهارات آقای ضیاء را شنیدی؟

ج. بلی.

س. این‌که اظهار کرده اسم شما و مشخصات دیگر شما را نمی‌داند صحیح است؟

ج. نباید این‌طور باشد.

س. به چه دلیل؟

ج. به دلیل این‌که من آن شخص (تنبورک ا.خ.) را هر وقت خواستم چند مرتبه به توسط ایشان پیغام داده و او می‌آمد نزد من به جاهای مختلف.

س. این‌که می‌گوید او را نمی‌شناسد صحیح است؟

ج. البته صحیح نیست.

س. به چه دلیل صحیح نیست؟ در حضور خودش بیان نماید.

ج. دلیلش واضح است. موقعی که من برای آن شخص پیغام می‌دادم که بیاید مرا ببیند و ایشان هم او را می‌دیدند و محلس را معین می‌کرده با هم ملاقات می‌کردیم. این دلیل است که او را می‌شناسد ...

(دنباله بازجویی. س. از دستبند قبانی زن به ضیاءالموتی)

س. از آقا ضیاء شنیدی اظهارات شورشیان را؟

ج. بلی.

س. حالا چه می‌گویی صحیح است؟

ج. بلی صحیح است.

س. تفصیل چه بوده؟ در حضورش بیان نماید.

ج. تصور می‌کنم اسمش عبدالصمد کامبخش باشد.

س. چه پیغامی به شما داده که به ایشان دادید؟

ج. به وسیله من پیغام داده که به این شخص بگویم شما باید بروید گیلان. من هم پیغام او را به ایشان دادم.

س. شما عبدالصمد کامبخش را می‌شناختی؟

ج. در منزل پیمان ثابت دیدم. منتها اسمش در

نظرم نبود. تازه نظرم آمد.

س. عبدالصمد کامبخش اهل کجاست؟

ج. گمان می‌کنم اهل قزوین باشد، قطعاً نمی‌دانم.

س. اگر عکسش را ببینی می‌شناسی؟

ج. بلی.

س. این عکس که با لباس افسری نیروی هوایی است، به شما نشان داده شد می‌شناسی؟

ج. بلی. همان عبدالصمد کامبخش است ...

س. از شورشیان - این عکس که به شما ارایه داده و به لباس افسری نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی است می‌شناسی؟

ج. بلی. می‌شناسم.

س. عکس کیست؟

ج. عکس همان تنبورک یا امیر که سابقاً شرح قضایا را دادم» ۲۳

اکنون این پرسش طرح می‌شود که اگر کامبخش در ۷ اردیبهشت ارتباطات خودش را با شورشیان و ضیاء و دیگران با اسامی مستعار گفته بود، این همه اصرار برای شناختن اسم اصلی تنبورک و این همه فشار و شکنجه برای بیرون کشیدن این نام برای چه بود؟ مرحوم ضیاء الموتی در زندان تعریف می‌کرد که ۲۴ ساعت خواب و آرام را از او گرفته و زیر شکنجه بوده است تا نام کامبخش را افشا کند. با این حال آیا می‌توان قبول کرد که کامبخش در ۷ اردیبهشت همه چیز را گفته است؟! ۲۴

۵. اگر قبول کنیم که کامبخش تا این حد با پلیس رو هم ریخته و توطئه و تبانی کرده بود، قاعدتاً باید قبول کنیم که مورد اعتماد و ارفاق پلیس و نظام قرار داشته باشد و از تسهیلاتی برخوردار گردد. می‌دانیم که او مانند دکتر ارانی به اشد مجازات یعنی ده سال حبس محکوم شد، پس از اعتصاب غذای صد نفره مانند ارانی و دیگران شلاق خورد، به زندان انفرادی در بازداشتگاه موقت مسقل شد، حتی پس از آن‌که بهرامی و ملکی و دیگران را به زندان عمومی قصر بازگرداندند تنها او با ارانی در زندان انفرادی باقی ماند و بالاخره او را به زندان‌های بد آب و هوای جنوب منتقل کردند و سختی‌های زیاد کشید. آیا این همه سختگیری دلیل این نیست که او بر خلاف ادعای آقای احمدی خود را در اختیار پلیس نگذاشته بود؟! البته این درست است که او در زندان حقیقت را پنهان کرده و علیه ارانی به توطئه و دسته‌بندی پرداخت. ولی این برای حفظ آبروی خودش و به ابتکار شخصی بود نه از راه توطئه و تبانی با پلیس.

پس ماجرای بازجویی از کامبخش در ۷ اردیبهشت چیست؟ چرا او را آن روز بازداشت

نکردند؟ علت این است که آن روز کامبخش را نه به‌عنوان متهم بلکه به‌عنوان مطلع در مورد دکتر رادمنش احضار کرده بودند. کامبخش هم مانند بسیاری از کسانی که در زمان ریاست شهربانی ایرم زندان شده بودند هنگامی آزادی

تعهده‌ی سپرده بود که در هیچ فعالیت ضد رژیم شرکت نکند و اگر لازم شد اطلاعات خود را در اختیار اداره سیاسی شهربانی بگذارد. پس از این‌که اسماعیل سلیمی (فروغید) به ایران پناهنده شد و پرونده‌ی رشتی‌ها را درست کرد، اداره‌ی سیاسی درباره‌ی این بازداشت‌شدگان که یکی از آن‌ها دکتر رادمنش بود به تحقیقات پرداخت و از اشخاصی مانند فروزی، شیرینلو و کمونیست‌های قدیمی دیگر به‌عنوان مطلع بازجویی کرد که یکی از آن‌ها هم کامبخش بود.

او را احضار و پس از بازجویی مرخص کردند. او به ضیاء الموتی، اعزازی و توسط آن‌ها به من و دیگران اطلاع داد که بگیرو ببندی در کار است و مواظب خودمان باشیم ولی دیگر دیر شده بود. برای این‌که خوانندگان مطمئن باشند که بازداشت کامبخش ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۶ و نه ۷ آن ماه بوده است سند محرمانه‌ای را در مرکز اسناد ایران ضمیمه‌ی این گفتار می‌کنیم. این سند بنا به درخواست دادسرا درباره‌ی تاریخ دقیق بازداشت اعضای ۵۳ نفر از سوی شهربانی تهیه و ارسال شده است. ♦

پی‌نوشت

۱. بخشی از این اسناد در کتاب «پرونده پنجاه و سه نفر» تحت عنوان «کاغذ اول» آورده شده است. از ۲۹۳-۲۸۷.

۲. در کتاب «پنجاه و سه نفر» بزرگ علوی و خاطرات دیگر این گروه ذکر شده است.

۳. ج. احمدی. «تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران» ص ۴۰.

۴. همان، ص ۱۶.

۵. همان، ص ۱۶.

۶. همان، ص ۲۱.

۷. حسین سردانی. «پرونده پنجاه و سه نفر» صص ۸-۲۳۶.

۸. همان، صص ۸-۲۶۷.

۹. «پنجاه نفر و سه نفر» ص ۲۸.

۱۰. «تاریخچه فرقه ...» همان، صص ۱۳-۱۲.

۱۱. همان، ص ۱۳.

۱۲. همان، ص ۱۲۲. پانویس شماره‌ی ۳۷.

۱۳. همان، ص ۲۸.

۱۴. همان، صص ۱۵-۱۴.

۱۵. «پرونده پنجاه و سه نفر» صص ۷-۲۳۶.

۱۶. «تاریخچه فرقه ...» همان، صص ۵-۱۰۳.

۱۷. کارل مارکس، فردریش انگلس، «بیانیه حزب کمونیست» ص ۳۶.

۱۸. همان، ص ۵۴.

۱۹. «تاریخچه فرقه ...» همان، صص ۷-۸۶.

۲۰. «روز شمار تاریخ ایران» ص ۶.

۲۱. «تاریخچه فرقه ...» همان، ص ۱۵۲.

۲۲. «پرونده پنجاه و سه نفر» ص ۱۵۲.

۲۳. همان، صص ۵-۳۸۳.